

می‌گویید؟

راسخ: من گفتم تکذیب می‌کنم.

رئیس: می‌خواهیم معنی همین را بدانیم چطور شده است که حکمی در این مورد دیده نشده و ثبت هم نشده این غفلت بوده یا مخفی بوده؟

راسخ: بله قربان تلفنی دستور داده‌اند. به علاوه با ماشین اداری، اگر می‌خواستند مخفی باشد، می‌آوردند نه با ماشین کرایه.

رئیس: شاید یکی از دلایل مخفی بودنش همین باشد زیرا ماشین اداری مقررات مخصوصی دارد. در چند جا ثبت می‌شود. مقصود خودتان را روشن بگویید که آیا اصلاً سردار را به آنجا نیاورده‌اند؟

راسخ: خیر، نمی‌خواهم بگویم او را نیاوردند. او را علنی آوردند. اگر هم چیزی نوشته‌اند، باید تعقیب اداری بشوند.

رئیس: عزیزالله سرپاسبان (ص ۲)، اظهاراتی کرده دایر به اینکه دستور داده‌اند که اسم او در دفتر قید نشده.

راسخ: عرض کردم قربان تکذیب می‌کنم. اولاً غیر ممکن است رئیس زندان به پاسبان دستور بدهد که ثبت نشود.

رئیس: و نیز گزارشی داده‌اند که مسدود بودن منافذ اطاق مشارالیه به دستور شما بوده. اظهارات نیکوکار مدیر زندان شهر دایر به اینکه پاسبان دستور داده سوراخ‌ها را گرفته‌اند و برای معاینه رفته‌اید که ببینید صدا می‌آید یا نمی‌آید این رئیس زندان موقت است که این حرف‌ها را می‌زند.

راسخ: زندان سلسله مراتب دارد و نظام‌نامه دارد و اگر دستور برسد اقدامی باید بشود او موظف است که در دفتر وارد کند.

رئیس: راجع به اظهارات جعفر پاسبان دایر به اینکه دستور بوده وقایع اسعد نوشته نشود و از این جهت من آمدن احمدی را قید نکردم، چه می‌گویید؟

راسخ: عرض کنم برای ورود و خروج اشخاص دفتر هست، اجازه بدهید دفتر را بیاورند. ملاحظه فرمایید که هر موضوعی نوشته می‌شود. ممکن است به پاسبان بگویم

که برو آب بیاور، ولی قانون اجازه نمی‌دهد که دستورات دیگر وارد بشود.

رئیس: خودتان در مواجهه با نیکوکار تصدیق به مسدود کردن اطاق نموده‌اید.

راسخ: بنده ابداً چنین چیزی نگفته‌ام.
رئیس: دفاتر کشیک نمره یک به تاریخ ۱۳۱۳/۱/۵ وقعه ۶ «آمدن رحیم نجار به
اتفاق شاگردش» وقع ۱۵ «آمدن رحیم نجار برای تعمیر نمره یک»
راسخ: بله مگر حالا نجار به محبس نمی‌آید یا نجار یا بنا یا مقنی می‌آید^(۱)

مدافعات آقای کسروی وکیل پزشک مجاز احمدی

پرروز اندک سخنانی گفتم و اینک دنباله آن را می‌گیرم. چنانکه گفته‌ام احمدی اگر آدم کشته است باید بالای دار برود و مرا از او دفاعی نیست.

سردار اسعد یکی از گردان جنبش آزادی بود و جایی در تاریخ برای خود باز کرد و این خطاست که ما از کشته او چشم پوشیم و کیفر ندهیم. لیکن باید دید آیا قضیه مسلم است؟ آیا با دلایلی که در این پرونده است گناه احمدی ثابت می‌باشد؟

در این زمینه است که من تردید دارم و نمی‌توانم به دلایل پرونده اطمینان پیدا کنم و برای آنکه مقصودم روشن گردد باید مقدمه‌ای یاد کنم:

ما در زمانهای پیشتر گفتگو می‌کردیم که آیا «بازگشت یا عبارت اروپایی «راکسیون» از عوامل اجتماعی است؟... آیا می‌توان آن را یکی از عوامل اجتماعی شمرد و ترتیب اثر کرد؟ می‌گفتم: «راکسیون از نظر عقل عامل مؤثری نیست. چیزی که نیک است همیشه نیک است. چیزی که بد است همیشه بد است. مثلاً مشروطه بهترین شکل حکومت است. اگر ایران هزار سال با حکومت مشروطه به سر برد، نباید گفت کهنه شده، نباید به آرزوی استبداد افتاد. ولی از نظر هوس و تفتن راکسیون عامل مؤثرتری می‌باشد. ما رختی را با فلان رنگ که مدتی پوشیده دلمان خواهد خواست که آن را در آورده، مدتی هم رنگ دیگری بپوشیم. بازچه‌ای که برای بچه‌ای خریده شده و آن را دوست می‌دارد، پس از چند ساعتی خواهیم دید که به گوشه اطاقش انداخته است. خلاصه آنکه راکسیون تنها در کارهای تفتنی و در هوسبازی‌ها دخالت تواند داشت. در کارهای جدی به آن دخالتی نباید داد. این بحثی بود که در سال‌های گذشته در میان داشتیم.

اکنون جای افسوس است که در کشور ما جدی‌ترین کارها دچار راکسیون گردیده، احساسات و تمایلات هر زمان رنگ دیگری به خود می‌گیرد. روزی در این کشور مرد

نیرومندی برخاسته رشته کارها را به دست می‌گیرد. در آن روز همگی ستایشگر می‌شوند. همگی چاپلوسی می‌کنند کارهای بد او را نیز مدح می‌کنند. کسی که ستایشگر یا چاپلوس نیست باید عقب بماند و صدمه و آزار یابد. روزی آن مرد نیرومند افتاده از کشور بیرون می‌رود، در این هنگام همگی نکوهشگر می‌گردند. همگی بدگویی می‌آغازند. کارهای آن دوره را بر نمی‌پسندند. بلکه می‌کوشند کارهای آن دوره را بازگردانند. زن‌ها دوباره با چادر و چاقچور بیرون می‌آیند. مردها کلاه پوستی به سر می‌گذارند..... بچه‌های کوچولو که چغاله‌های گدایی و مفتخوری هستند، به خیابان می‌ریزند. روضه خوانی‌ها فراوان می‌گردد. قمه‌زنان و زنجیرزنان دوباره پیدا می‌شوند. هرج و مرج در هر سو نمایان می‌شود. این کارها رخ می‌دهد. تنها برای آنکه آثار آن مرد نیرومند از میان رود.

این است نمونه‌ای از تأثیر رآکسیون در کارهای این کشور. آن روز احساسات به آن سو برگشته بود و امروز به این سو گردیده. آن روز آن تظاهرات را می‌کردند و امروز ضد آن را می‌کنند. شاید تصور شود آن روز چون رضا شاه مسلط بود، مردم را با زور به آن تظاهرات وا می‌داشت. ولی افسوس که قضیه معکوس است. حس ستایشگری در این توده ریشه دوانیده و رضا شاه مقداری هم جلو می‌گرفت.

در اینجا در میان گفتگوها نام روزنامه پیکار رفت که فرخی در آلمان می‌نوشته و به رضا شاه توهین‌ها می‌کرده. این راست است ولی در نوشتن آن روزنامه جوان دیگری که پسر یکی از بستگان مشارالملک بوده، شرکت داشته. گویا این جوان وقتی که می‌خواست به اروپا رود، مشارالملک معرفی او را به شهربانی و درخواست گذرنامه برایش کرده بود. این بود وقتی که آوازه روزنامه پیکار به ایران رسید، یک کسی فرصت تلقین پیدا کرده و نامه‌ای به شهربانی نوشته که روزنامه پیکار با تحریک مشارالملک نوشته می‌شود. زیرا مشارالملک به املاک مازندران خود خائف است. و در صدد انتقام می‌باشد. دلیل آورده که یکی از نویسندگان آن روزنامه از بستگان مشارالملک است که خود به اروپا فرستاده. وقتی که این نامه به شهربانی رسیده آن را به نظر شاه رسانیده، شاه در حاشیه آن نوشته: «این قضیه را تحقیق کنید» همین جمله کوتاه وسیله شده که سرهنگ خلعتبری رئیس دیوان حرب، مشارالملک را با کسان دیگری توقیف کرده و به محاکمه کشیده و حکم اعدام درباره مشارالملک داده ولی وقتی که این حکم را به نزد شاه برده، شاه خشمناک

شده و گفته: «مردیکه مگر من میرغضبم که هر روز آدم بکشم. من گفتم تحقیق کنید. نگفتم حکم اعدام دهید.» این را گفته و حکم را برگردانید و همان روز دستور داده که مشارالملک را به خانه‌اش فرستند. این داستان را خود مشارالملک به من گفته.

شاید تصور شود بستگان دولت بودند که این چاپلوسی و پستی‌ها را می‌کردند، ولی چنین نیست. خرابی از خود توده است. ما فراموش نکرده‌ایم که از توده نیز پستی‌های بسیاری سر می‌زد. در آن باره هم یک داستانی یاد می‌کنم:

«در نزدیکی‌های شمس‌العماره دکانی هست که بالایش نوشته «تجارخانه شرافت» صاحب این دکان همه ساله تقویم‌های دیواری با عکس‌های شاه و ولیعهد چاپ می‌کرد. یک سال پایه چاپلوسی را بالا برده تقویم دیگری با عکس‌های پنج پسر کوچکتر شاه تهیه کرده و به چاپ رسانیده بود. شهربانی همان شهربانی که شما آن را سرچشمه خرابی‌های کشور معرفی می‌کنید چون آگاه شد، در چاپخانه توقیف کرد. چون این قضیه در چاپخانه تابان رخ داده و من به آنجا بسیار می‌رفتم یک روز آقای شرافت نزد من آمده قضیه را گفت و چون شنیده مرا با آقای سیف آشنایی و دوستی هست، می‌خواست به وساطت پردازم، چون قضیه را دانستم، تعجب کردم که به چنان کار بیهوده و پستی برخاسته و می‌خواهد مرا نیز آلوده خود گرداند.

این حال آن روز بود. اکنون چون باد از این سو می‌وزد، همگی برگشته‌اند، از رضا شاه و از کارهای او بد می‌گویند و تمام گناهان را به گردن شهربانی انداخته، با یک‌های و هویی اظهار احساسات می‌کنند. آنچه بیشتر مایه تأسف است، این است که این رآکسیون، عجیب به دستگاه مقدس قضاوت سرایت کرده، دستگاه قضایی ما نیز هر زمانی بر تک دیگری می‌افتد. یک روزی ما را می‌خوانند و می‌آییم و می‌بینیم دیوان جنایی با شکوه و طنطنه برپا گردیده قضاتی با تبحر پشت میزها نشسته‌اند. پرونده قطوری در جلوشان گذارده شده دادستانی با هیمنه در یکسو نشسته. چهل و هشت تن بر روی کرسی‌های اتهام جا گرفته‌اند. محاکمه آغاز می‌گردد. کیفرخواست بسیار درازی خوانده می‌شود. مواد قانون را به رخ ما می‌کشند. تحقیقات می‌کنند. رسیدگی می‌نمایند. وکلا به دفاع می‌پردازند پس از چند هفته تضييع وقت حکم داده می‌شود. به دیوان کشور رفته ابرام می‌یابد. به مرحله اجرا گذارده می‌شود.

یک روزی باز ما را می‌خوانند، می‌آییم می‌بینیم باز دیوان جنایی برپا شده قضاتی در

پشت میزها نشسته‌اند. پرونده قفل‌تری در جلوشان گذارده شده. دادستانی با هیمنه‌تر در یکسو جا گرفته. چهار تن متهم در برابر نشسته باز کیفرخواست درازی خوانده می‌شود. باز مواد قانون را به گوش ما می‌کشند ولی این دفعه قضیه معکوس است. آن روز می‌گفتند این چهل و هشت تن بزه‌کارند و باید کیفر ببینند امروز می‌گویند همه پاک بودند و ظالمانه محکوم شده‌اند.

آن روز باد از آن سو می‌وزید و امروز از این سو می‌وزد. آن روز ما را خوانده بودند که بیاید این چهل و هشت تن را محکوم گردانیم، امروز دعوت کرده‌اند بیاید آنها را پاک کنیم. آن روز مجله دنیا افزار جرم بود و یکی از دلایل درباره متهمان پیدا شدن آن مجله در خانه شان شمرده می‌شد و امروز جمله‌هایی را از آن مجله دادستان می‌خواند و استدلال می‌کند.

من بی آنکه از کسی نامی برم، از تأسف خودداری نمی‌کنم من می‌گویم شما که می‌خواهید هر روزی رنگ دیگری پیش آورید، دیگر ما را چرا می‌خوانید. ما را چرا افزار کار خود می‌گردانید. چنانکه گفتم این مقدمه است مقصودم آن است که آیا با این زمینه و پیشینه و با این بازگشت احساسات می‌توان به این پرونده اطمینان کرد؟ می‌توان به استاد آن قضیه کشته شدن سردار اسعد و فرخی و دیگران را ثابت دانست؟ این پرونده از چه تشکیل یافته؟ آیا نه از گواهی گواهان؟ من می‌پرسم گواهان کیستند؟ آیا نه همان کارکنان شهر بایند؟ آیا به گفته‌های ایشان اعتمادی می‌توان کرد؟ این گواهان کسانند که به گفته خودشان دیروز در زبردست احمدی و راسخ و نیرومند و مختاری اجرای جنایت کرده‌اند. به گفته خودشان صدها مظالم به کار زده‌اند. ما می‌پرسیم چرا دیروز آن کارها را کرده‌اید؟ خواهند گفت مجبور بودیم. می‌گوییم از کجا که امروز مجبور نباشید؟! کسی که دیروز مجبور شده جنایت کرده امروز هم مجبور شده گواهی دروغ تواند داد.

«این است به سخن از قیمتی نتوان نهاد» حقیقت این است که باز پرس - چنانکه مرسوم بیشتر بازپرسی‌های ایران است - نه در پی کشف حقایق بلکه در پی اثبات اتهام بوده یا اصرار می‌کوشیده که کشته شدن سردار اسعد و فرخی را به ثبوت رساند و با حرصی تمام جستجوی دلیل می‌نموده. از آن سو پایوران و پاسبانان شهر بانی که خودشان شریک اتهام هستند، چون در ترس و هراسی بسیار بوده اختیار توقیف و آزادی خود را در دست باز پرس می‌دیده‌اند، برای نجات خود به دلجویی از باز پرس کوشیده،

موافق میل و دلخواه او اظهارات می کرده‌اند. باز پرس نیز نامردی ننموده هر کس را که به وفق دلخواه او گواهی می داده، آزاد گذارده و از توجه اتهام به سوی او چشم پوشیده این چیزی است که پرونده آشکارا حکایت می کند. این چیزی است که مسلم می باشد. دوباره می گویم من از احمدی دفاع نمی کنم دادگاه اگر او را آدمکش می شناسد، بالای دارش فرستد. دفاع من از حقایق است از عدالت است از قانون است.

در همین پرونده با همه سستی مبنایش تناقضات بسیاری هست. در کیفرخواست تنها یک طرف موضوع را گرفته‌اند و تنها به جمله‌هایی که موافق منظورشان بوده استناد کرده‌اند. از جمله‌هایی که نقیض اتهام است و به سود متهمان می باشد به یکبار صرف نظر کرده‌اند. احمدی مقداری از این جمله‌ها را جمع آورده با ذکر شماره صفحه یادداشت کرده که اینک آن را به دادگاه می دهم و خواستارم که مورد توجه گردد^(۱)

اساساً قضیه به نحوی که بیان شده غیرطبیعی به نظر می آید. مثلاً گفته می شود سردار اسعد چون حس کرده بود که به خوراک زهر می زنند از خوردن خوراک خودداری می کرد و به راسخ و دیگران اعتراض‌های سخت می نمود. اینها می رساند که سردار قدر جان خود را دانسته و مقاومت می نموده. از آن طرف می گویند شب آخر که احمدی به اطافش رفته بی هیچ مقاومتی تسلیم به مرگ شده و دست خود را دراز کرده که احمدی آمپول را زند و جانش گیرد. گفته می شود به سردار اسعد هفت روز خوراک نداده‌اند. کسی که هفت روز خوراک نخورد زنده نماند و اگر ماند در حال غشوه باشد. از آن سو می گویند احمدی چون وارد به اطاق او شده سردار با یک حال درست، به سخن پرداخته و چنین گفته: «آقا آمدی؟ انالله و انالیه راجعون» یا گفته «می خواهی مرا هم به راه تیمور تاش فرستی؟» آیا کدام یک از اینها راست نیست؟! گفته می شود احمدی از پاسبانان نعلبکی خواسته که سم را در آن حل کند. چند تن از پاسبانان این گواهی را داده‌اند؟ آیا باور کردنی است کسی که می خواهد یکی را بکشد با این آشکاری افزار طلبد و همگی را از کار خود آگاه گرداند؟ اساساً معنی گواهی گواهان آن است که احمدی هرکاری که می خواسته بکند، پوشیده نمی داشته و هر بار که پیش سردار اسعد می رفته و به او پرتقال می خورانیده و یا آمپول زهر آلودی زده، پاسبان‌ها را نیز همراه می برده و مطلع می گردانیده.

درباره فرخی گفته می‌شود، تندرست و قوی مزاج بود و این دلیل شمرده می‌شود که او را کشته‌اند و با اجل خود نمرده. از آن سو می‌گویند، احمدی تنها به اتفاق او رفته و او را کشته. من نمی‌دانم چگونه با آن گردن‌کشی تسلیم مرگ خائنانه شده. من نمی‌دانم چگونه احمدی پوسیده‌ناتوان به فرخی تناور و قوی غالب آمده؟ می‌گویند احمدی جلاد زندان بوده و به سر هر کس که می‌رفته آن کس به مرگ خود یقین پیدا کرده انالله واناالیه راجعون سروده. با این حال نمی‌دانم چه شده که فرخی را احمدی به اطاق خود راه داده به مقاومت برنخاسته؟ تعجب می‌کنم فرخی به حکایت پرونده چند مرض مهلکی از نفریت و مالاریای مزمن و مانند اینها داشته و چون مرده طیب قانونی مرگ او را عادی دانسته و جواز دفن صادر کرده، با این حال اصرار می‌کنند که او را کشته شده با دست احمدی وانمایند و به تکلفات باورنکردنی می‌پردازند.

یک نکته دیگر که باید یادآوری کنم این است که بر فرض ما قضیه را مسلم شماریم. آیا احمدی را قاتل سردار اسعد یا فرخی محسوب توان کرد؟ آیا ماده ۱۷۰ را شامل او توان دانست؟ منشأ تردید این است که قاتل کسی است که قصد قتل کند و مقصود از آن قتل در اندیشه خود داشته باشد. احمدی نه قصد قتل کرده و نه مقصودی او را بوده‌است. احمدی را یک‌افزاری بیش نتوان شمرد.

مثل این موضوع آن است که در تبریز در سی سال پیش صمدخان شصت تن از آزادیخواهان را سربرید و یا به دار زد. در نتیجه دشمنی که با مشروطه می‌داشت، قصد قتل آزادیخواهان را کرده بود و قصد خود را به اجرا می‌گذاشت. و بدیهی است که ما او را کشته‌آزادیخواهان می‌دانیم. و اگر می‌توانستیم بایستی او را به دادگاه کشانیم و به نام قاتل مجازات دهیم. در حالی که در قتل هیچ یکی از آنها خود صمدخان دست مباشرت نداشته، همگی را محمد نام میرغضب کشته بود.

در این قضیه نیز اگر راست باشد، احمدی به منزله آن میرغضب بوده ولی تردید دارم که آیا می‌توان ماده ۱۷۰ را شامل او دانست؟!... آیا می‌توان احمدی را قاتل سردار اسعد و فرخی شمرد؟!... حقیقت این است که دور از مقصود قانونگزار و عدالت می‌شمارم. این نکته است که باید دادگاه از دیده دور ندارد.^(۱)

آخرین دفاع پزشک احمدی

رئیس: (خطاب به پزشک احمدی) دادرسی دارد تمام می‌شود. آخرین دفاع خود را اظهار کنید.

احمدی: عرض می‌کنم نظیر این جلسه که شما در اینجا دارید، در آخرت هم این جلسه تشکیل شده و اعمالمان را پاداش می‌دهند. خدا حاضر و ناظر است که من این مدت عمرم را در حضور امام رضا (ع) گذرانده‌ام. مورچه را زیر پا اذیت نکرده‌ام. با درویشی زندگی کرده‌ام.

پدرم مرد مقدس با تقوایی بود. مادرم علویه و از اولاد امام زین‌العابدین (ع) بود. علاقه و خانه ملکی، حتی دو ذرع زمین، ندارم و به قناعت زندگی کرده‌ام. بیست سال است در یک خانه‌ای سکونت دارم که آن هم اجاره‌است. صاحب خانه به ما رحم کرده و مقداری خاکه زغال برای بچه‌های من فرستاد.

آیا وجدان و انصاف اجازه می‌دهد که این اتهام را به من ببندید؟ مگر من با آنها غرض داشتم و یا ظالم بودم. همه اینها را دروغ گفته‌اند. یک پاسبان شیره‌ای را تطمیع کرده‌اند که این همه دروغ را گفته و مرا متهم ساخته‌است.

من بیماران سرپایی را فقط می‌دیدم و به من دستور معالجه آنها را می‌دادند. من هم همیشه با «بسم‌الله الرحمن الرحیم» شروع به کار می‌کردم. خدا را همیشه در نظر داشتم تمام این حرفها غرض است. دیواری از دیوار من کوتاه‌تر ندیده‌اند. این حرفها دروغ است. اگر می‌فرمایید چرا به زندان پایین آمده‌ای، در بهمن ۱۳۱۲ موقعی که طیب وقت نبوده و نتوانسته سر خدمت حاضر شود در دفتر هم نوشته شده مطابق دستور رئیس صحیه آمده‌ام. من مریض‌ها را اسماً نمی‌شناختم. اگر من نبودم، بجای من دیگری کشیک داشت. در دفتر زندان موقت به خط فروزنده نوشته شده است که در ساعت هفت یا

هشت رفتم «اریکاتور» (تنقیه) گرفتم برای مریضی که غذا نمی خورد. اسم او را در نظر ندارم. از آن طرف، تاریخ ده فروردین هم اسم رئیس صحیه ثبت است که او از بیمار معاینه کرده است. شما را به شرافت و وجدان اسم او را ببینید. باز پرس با من غرض داشته من بدبخت و بیچاره هستم. (با حال گریه)

باز پرس به من می گفت بگو می گفت بگو. می گفتم هوش من ضعیف است. گوش من سنگین است. مریض و پیر شده ام. یک پاسبان شیرهای را تطمیع کرده اند اظهار کند که احمدی از من نعلبکی خواسته است و من به او داده ام. اینها همه دروغ است. دوا را توی شیشه می ریزند یا نعلبکی؟ ادر این وقت احمدی قرآنی از جیب در آورده و دست روی آن گذاشته و گفت: شما را به این قرآن من در عمرم کیف نخیده ام. نه اینجا و نه مشهد کیف نداشته ام. خدا حاضر و ناظر است که غرض گفته اند و به دروغ شهادت داده اند.

آقای خلعتبری می گویند همه را این شخص آمپول زده است. دروغ می گویند. من غرضی با اینها نداشته ام دست من مرتعش است چطور می توانستم آمپول بزنم.

در عمرم با نان و پیاز زندگی کرده ام. حقوق من در آن وقت ۶۳ تومان بود. چطور حقوق یک نفر طبیب شهربانی ۶۳ تومان می تواند باشد. وقتی در زمستان مریض شدم پول نداشتم دوا بخرم و درمان بکنم. دکتر پورمند آمدند به منزلم و وضع زندگیم را دیدند. آن موقع زمستان بود. خاکه زغال نداشتم. به رئیس بهداری گفتم سی تومان به عنوان مساعده با اجازه رئیس شهربانی برابم بگیرد تا خاکه زغال بخرم. ولی رئیس شهربانی این آقای مختار به من کمک نکرد. همسایه ها به من کمک کردند و قرض دادند. چهارده یا پانزده عریضه نوشتم به رئیس بهداری که پیر شده و به کار قادر نیستم و هی وعده می دادند: «خیلی خوب خودت را مشغول کن» شهرپور که پیش آمد از خدمت معاف شدم. اجازه گرفتم و به اتفاق یک عده رفتم کربلا زیارت کنیم. مگر زیارت گناه است. این چه مسلمانی است. من ایرانی پاک نژادم یک پاسبان شیرهای را تطمیع کرده اند که به کذب شهادت بدهد و مرا متهم کند.

من سید و از اولاد زین العابدین هستم. نه علم دارم و نه قانون می دانم. خودتان انصاف و وجدان دارید شما را به این قرآن قسم که اگر مرا می کشید بچه و عیال مرا هم بکشید که آنها پس از مرگ من زنده نباشند.

در این دنیا اول وکیل من خداست دوم وکیل من علی بن ابی طالب است. سوم وکیل

من هیأت قضات دادگاه است. چهارم وکیل من آقای کسروی است.^(۱)

رئیس خطاب به احمدی: «بقیه مدافعان شما را آقای کسروی بیان خواهند کرد.»

آخرین دفاع کسروی از پزشک احمدی

روز چهارشنبه پس از رسمیت یافتن دادگاه آقای کسروی وکیل مدافع پزشک احمدی به بیان آخرین دفاع از پزشک احمدی به شرح زیر به ایراد مطلب پرداختند:

«احمدی تصور کرد که از او دفاع نکردم. حتی متوالیاً به رئیس دادگاه شکایت نوشته و این موضوع را تذکر داد. راست است من به طوری که او توقع داشت دفاع نکردم، ولی باز هم با پیشانی باز می‌گویم که با این دلایلی که در پرونده است اگر من قاضی بودم و از روی وجدان قضاوت می‌کردم، رأی نمی‌دادم و من خیلی خوشنود هستم که آقایان وکلای مدافع گفتند و توضیح دادند که با وجود دفاعی که از احمدی شد، چرا او گله می‌کند که از او دفاع نشده است.

من بسیار خوشنودم که حال پرونده واضح شد که چقدر مندرجات این پرونده سست است و پایه آن بر روی بنیان سستی ریخته شده است. آقایان وکلای متهمین در طی مدافعات خود تذکارهای مفیدی دادند که من هم در تعقیب آن تذکراتی دارم:

اولاً در قضیه سردار اسعد، شهادت ابراهیم بیک نهج نیست. شش جور حرف زده است و آخرین حرفش با اولین حرفش منافی و متناقض است. خود ابراهیم بیک که امروز این طور شهادت می‌دهد، دیروز ابزار جنایت بوده و در زیر دست این متهمین کار می‌کرده است. چگونه شهادت این شخص مسموع است؟ اگر می‌گوید دیروز مجبور بودم، باید گفت که از کجا امروز مجبور نباشی؟

در پرونده سابق که اعتماد به شهادت شهود شد و رأی محکمه صادر شد، امروز همه می‌گویند آن شهادت کذب بوده و پرونده آن دلیل نداشته است. درباره اتهام احمدی به قتل سردار اسعد ممکن است سردار اسعد کشته شده باشد ولی به این ترتیب که احمدی آمپول زده و او خرخر و سکسکه افتاده و فوت کرده است، نبوده است. چه سردار اسعد وارد در سیاست بود. در سیاست رقیب رقیب را می‌کشد و در عالم سیاست

اعمال غرابتی ندارد. ولی ما نخواهیم توانست با این شهود و شهادت‌ها رأی بدهیم. آقایان قضات در رأی دادن آزادند ولی اگر من قاضی بودم، به این پرونده رأی نمی‌دادم. در همان روزی که سردار اسعد در زندان بوده و گویا روز نهم بوده، علیم‌الدوله به زندان آمده و سرکشی کرده است نه احمدی، ولی در پرونده این امر را وارونه نشان داده و احساسات مردم [را] بر ضد احمدی برانگیخته‌اند. ما را با احساسات مردم کاری نیست ماییم و حقایق و آفریدگار. احمدی فردی است که بین افراد این جامعه از طبقه پست و حقیر به شمار می‌رود. در نظر قانون تمام افراد یکسانند از این روست که باید اطمینان یابیم که قانون و عدالت پشتیبان اوست. اگر فرض کنیم این جنایت بدست احمدی وقوع یافته قانوناً هم نمی‌توانیم ماده ۱۷۰ را درباره او اجرا کرده او را محکوم به اعدام گردانیم، زیرا علاوه بر تناقض‌هایی که در پرونده هست که یک یک آن را آقایان وکلای متهمین تشریح کردند، نمی‌توان او را عامل قتل دانست، چه او آلت و واسطه‌ای بیش نبوده است. (۱)

هرکس که قاتل باشد باید او را اعدام کرد ولی آیا احمدی را می‌توان به شهادت پاسبانان و اظهارات کتبی گواهان قاتل دانسته و بالای دار فرستاد؟! چرا در این پرونده محتویات دفاتر و اسناد کپی را مورد توجه قرار نداده و فقط شهادت‌های دروغ شهود را پذیرفته و قبول کرده‌اند. باز پرس در این پرونده سعی داشته که اتهام را آن‌طور که بوده اثبات کند و می‌خواسته تأمین دلیل کند. چون دلیل نبوده به دلایل دروغ متشبث شده و جعل دلیل کرده‌است. این پرونده قابل اعتماد نیست.

در دفتر بیمارستان ورود و خروج پزشکان را به ترتیب در دو صفحه می‌نویسند ولی اسم احمدی را در یک صفحه نوشته‌اند که همین موضوع دفاتر با بیان پایوران که به قید قسم می‌گویند احمدی از ما کلید نگرفته‌است مدلل و ثابت می‌کند. از وقتی که آقای مختار گرفتار شد جانشین او اصرار داشته اتهاماتی به او نسبت دهد. چندی پیش یکی از متهمین پارسالی می‌خواست در مرحله تمیزی حکم، مرا وکیل خود کند. به او گفتم آن اظهارات دروغ چه بوده. گفت حضرت اجل ما را احضار و مجبور کرد آن اظهارات را بکنیم.

تطبیق ماده ۱۷۰ را نمی‌توان با اتهام احمدی در قتل سردار اسعد وارد دانست. سردار اسعد راکشته‌اند ولی نه به این نحو که احمدی قاتل او باشد. چه قانون نمی‌گوید قاتل چه کسی است بلکه در این مورد باید به عرف قاتل را معین کرد. بنا به عرف قاتل کسی را می‌گویند که قصد قتل کرده و از این قصد استفاده‌ای داشته است. میرغضب و جلاد قاتل نیستند و نمی‌توان آنها را قاتل دانست. در همین قضیه گردن زدن ابوطالب یزدی در مکه، دولت ایران به ابن مسعود اعتراض کرد یا به کاکا سیاه جلاد؟

احمدی اگر یک جلاد باشد، جلاد قاتل نیست زیرا او واسطه و افزار قتل است نه عامل آن...^(۱) احمدی گله‌مند بود که از او دفاع نکردم. من خیلی مختصر دفاع کردم ولی حقایق را گفتم. با این پرونده احمدی را نمی‌توان متهم دانسته و محکوم کرد. مقدرات او در دست شما پنج قاضی است که این قانون و این شما و این احمدی، حکم تبرئه او را صادر کنید. (پایان دفاع پزشک احمدی)^(۲)

۱. چند سطر راجع به قتل دکتر ارانی بود که به موضع ربطی نداشت، حذف گردید.

۲. به نقل از اطلاعات، سه شنبه نهم اسفند ۱۳۲۲، ص ۴.

شرکت احمدی با عزرائیل

بیانات آقای ارسلان خلعتبری وکیل ورثه مرحوم سردار اسعد^(۱)

آقای سهراب اسعد فرزند مرحوم سردار اسعد، دو سال قبل شکایت کرده بود و اینک به این دیوان عالی عرض حال داده که این کسی که امروز به صورت یک زاهدی در محضر محکمه نشسته است و سلمان پارسی^(۲) و اباذر غفاری را در زهد و تقوی به شاگردی قبول ندارد و مدعی است: «مسلمان با خدایی است که در عمر خود جز عمل خیر نکرده است» مرحوم سردار اسعد پدر او را با فجیع ترین شکلی که در هیچ زندانی و دوره‌ای سابقه نداشته، در زندان قصر که موحش تر از زندان بزرگ سبیری روسیه بود و زندان سبیری را به غلامی خود قبول نداشته کشته است. [د. ۲۷۲] اگر کوه آتشفشان «وزو» با آن عظمت و بزرگی جثه شهر تاریخی «پمپی» را زیر خاکستر و آتش خود منهدم و ویران کرده، سوزن کوچک و باریک این شخص یک مملکتی را متزلزل ساخته بود. آوازه^(۳) سوزن انژکسیون او از آوازه کوه آتش فشان وزو کمتر نبوده

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

چنین نماید شمشیر خسروان آثار

همان طور که هر کس گل را ببیند به یاد بهار می افتد، هر کس در زندان شهربانی این احمدی را می دید، به یاد مردن می افتاد - خنده تماشاچیان - همان طوری که هر کس توهم حلول شیطان در جسم خود کند، یا از شیطان بخواهد اجتناب نماید «اصوة بالله من الشیطان الرجیب» اشاره به احمدی خنده تماشاچیان - می گوید، یا هر کس [د. ۲۷۳] جن

۱. م: در دیوان عالی کشور.

۲. م: فارسی.

۳. اصل دوم: آوازه شهرت.

ببیند «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» می خواند، هر یک از محبوسین زندان قصر هم که احمدی را می دیدند، خود به خود^(۱) آیه شریفه «انالله و انالیه راجعون» را می خواندند و یک آیه الکرسی هم خوانده بر خود می دمیدند. در زندان شهربانی اسم احمدی و لفظ موت با هم مترادف بودند.

آقای پور رضا خوب از سوابق این شخص با اطلاع نبودند، یعنی نقصی داشت و آن این بود که این احمدی قبل از آمدن به تهران، در مشهد دوا فروش بود و هنوز هم برادرش دوا فروش است. آن موقع به واسطه دوا فروشی اطلاعاتی هم از طبابت داشت ولی در شناختن ادویه و استعمال آن ید طولایی^(۲) داشت. مخصوصاً در قسمت ادویه سمی. اما وقتی که به خدمت شهربانی مشرف شد [۵.۲۷۴] به جای عمل به طبابت و شفا دادن اشخاص از بیماری و مرگ با عزرائیل شریک شد. خنده تماشاچیان- و شغل قابض الارواحی را اختیار کرد.

وقتی که او را با لباس عربی و دستار عربی به صورت یک حاجی عرب به تهران و به تویفگاه دیوان جزا آوردند و توقیف شد در همان موقع عده‌ای از مأمورین خود شهربانی و از معاریف دوره دیکتاتوری در تویفگاه بودند. این اشخاص که از ترس خود آنها زمانی چشم هزارها نفر به خواب نمی رفت، از وحشت ورود احمدی در آن تویفگاه به صدا در آمدند و نمی توانستند راحت بخوابند خنده تماشاچیان- زیرا همان طوری که در افسانه‌های قدیمی دیو و غول ترسناک^(۳) بودند و برای دیو شاخی و برای غول هیکل عجیبی تصور می کردند، شنیده بودند [۵.۲۷۵] و بعضی هاشان شاید دیده بودند یک احمدی^(۴) هست که اسمش طبیب است و یک انزکسیون بزرگی دارد که تا یک محبوس را ببیند، اعم از با گناه و یا بی گناه، شب بالای سر او می رود و آن را به تن محبوس فرو می کند و او را می کشد - خنده تماشاچیان- و آنها تا چند شب می ترسیدند. که مبادا به عادت همیشگی احمدی با آمپول خود نصف شب بالای سر آنها^(۵) برود و کار آنها را تمام کند خنده تماشاچیان.

۱. م: به خودی خود.

۲. م: طولانی.

۳. م: غول قائل.

۴. م: احمدی هم.

۵. م: بالای سر آنها در نصف شب.

این ترس زندانی‌ها از احمدی بعد از دوره دیکتاتوری بود. وقتی که احمدی یتیم شده بود و پرو بالش سوخته و پشمش ریخته و اربابش گریخته بود. پس وای به حال آن زندانی‌های بیچاره‌ای که دوره علی اکبر خوانی احمدی را در تعزیه شهربانی دیده بودند. [د.۲۷۶]

اینکه احمدی می‌گوید هرگز او به مریض‌ها آمپول نمی‌زد، صحیح است زیرا او هرگز آن آمپول کذایی را برای شفا و معالجه یک مریض به کار نبرده است که درد مریض را تخفیف بدهد بلکه او بیشتر آمپول خود را به محبوسین سیاسی و بی‌گناه و از قضا سالم و تندرست می‌زد. از قبیل مرحوم سردار اسعد و فرخی و غیره - خنده تماشاچیان - در زندان موضوع آمپول احمدی به قدری رواج داشت که اگر یک زندانی می‌خواست درباره زندانی دیگری نفرین کند، می‌گفت: «خدا به آمپول احمدی گرفتارت نماید» یا اگر یک زندانی درباره دیگری می‌خواست دعا کند می‌گفت: «خدا به آمپول احمدی گرفتارت نکند» - خنده تماشاچیان - آمپول احمدی مثل آمپولهای امروزه نبود [د.۲۷۷] که بی‌اثر باشد زیرا خود او دواي آن را تهیه می‌کرد و وقتی استعمال می‌شد، برو برگرد نداشت و جابه جاتر می‌کرد و خوردن و مردن حتمی بود خنده تماشاچیان.

احمدی از تمام لوازم و اسباب طبی یک کیف کوچکی داشت و یک انژکسیون بزرگی و از لوازم زهد و تقوی تسبیحی همیشه به دست و کتابچه کوچکی هم در بغل که کتاب دعایش بود. و وقتی که ^(۱) آمپول نمی‌زد، همیشه تسبیح می‌چرخانید ^(۲) و خود را یک زاهد مصنوعی جلوه می‌داد و بعد از آمپول زدن هم از آن کتاب دعا می‌خواند و ثواب ^(۳) آن را نیاز روح شهدای خودش می‌کرد - خنده تماشاچیان.

[د.۲۷۸] می‌گویند وقتی علیم الدوله رئیس بهداری شهربانی که از اسرار و رموز احمدی خوب اطلاع داشت، بعد از برگشتن از سمتان و نکشتن نصرت الدوله فیروز یک روز ^(۴) بدون مقدمه افتاد و از هوش رفت و مبتلا به سکنه احمدی شد. وقتی از طرف شهربانی احمدی را برای عیادتش فرستادند، فهمید موضوع از چه قرار است. در حالی

۱. م: ندارد.

۲. م: می‌چرخاند.

۳. اصل دوم: صواب.

۴. م: یک در یک و.

که نمی توانست حرف بزند با اشاره می فهماند که احمدی را از او دور کنند و به او راه ندهند و از دیدن احمدی به وحشت و هراس مخصوصی افتاده بود. - خنده تماشاچیان. احمدی روزی سن خود را شصت و یک سال معرفی کرد تا شاید از این راه حس ارفاق محکمه را به خود جلب کند. کسی که در عمرش معنی ارفاق [د.۲۷۹] را نمی فهمید و به محبوسین بی گناه کوچکترین ارفاقی را روا نمی داشت، امروز طالب ارفاق است. هر چند در مورد قتل عمدی این اظهار هیچ تأثیری در حکم او ندارد. ولی این را هم دروغ می گوید. عکسی که در دست هست و به شما آقایان قضات ارائه می دهم، در دوازده سال قبل^(۱) تقریباً^(۲) برداشته شده و متعلق به همان روزهای بیا و بروی او در شهربانی است. می رساند هنوز چند سالی متجاوز از چهل ندارد و در آن موقع حتی صورت دلربایی هم داشته است^(۳) - خنده تماشاچیان- و در این دو ساله که به یاد مردن - یعنی چیزی که درباره دیگران عمل^(۴) می کرد ولی خودش میلی به آن نداشت و هرگز به یاد آن هم نبود- افتاده، مضطرب گردیده و قدری شکسته شده است و بیشتر این وضع و قیافه فعلی هم [د.۲۸۰] مصنوعی است.

تمام این مسائلی که امروزه در پرونده جمع آوری شده منشأش در زندان بود و از جزئیات این اعمال زندانی ها خبر داشتند. هر واقعه ای در زندان روی می داد یک ساعت بعد مطلع می شدند. پاسبان ها و مأمورین محبس خودشان می دانستند آلت جنایتند و آن دستگاه، دستگاه جنایی^(۵) نه شهربانی. شهربانی^(۶) امنیت کش است نه امنیت بخش. لذا با آن دستگاه صمیمی نبودند و در مقابل پول و انعام همه چیز را می گفتند. همین حرفهایی که از این و آن شنیده شده بود و در سینه ها محفوظ بود، بعد از واقعه شهریور گفته شد. روزنامه های ملی همین حرف ها را که به نظر نوکرهای آن دستگاه افسانه می آمد و قابل قبول نبود، نوشتند [د.۲۸۱] و از طرف مدعی العموم این اطلاعات از گوشه و کنار جمع آوری شد و مأخذ تعقیب مدعی العموم قرار گرفت و از قضا و از خارج این

۱. م: پیش.

۲. م: ندارد.

۳. م: داشته.

۴. م: عملش.

۵. م: جنایی است.

۶. م: ندارد.

حرف‌ها همه با واقع تطبیق کرد و معلوم شد مرحوم مدرس، سردار اسعد، فرخی، ارانی و خان‌بابا اسعد، تیمورتاش، نصرت‌الدوله، دیبا، ارباب کیخسرو و خزعل را کشته‌اند. بنابراین آنچه راجع به احمدی گفته می‌شود از پیش خود نیست، شمه‌ای است از آنچه محبوسین گفته‌اند و می‌گویند. می‌گویند و حقیقت هم دارد. پرونده‌ها^(۱) هم نشان می‌دهد که احمدی برای هر قتلی انعامی می‌گرفت. اگر مقتول از کله‌گنده‌ها مثل سردار اسعد و تیمورتاش بود، انعامش صد تومان و همین حدودها بود. و اگر از خرده‌پاها و اشخاص غیر معروف گمنام در تهران و زندان بود^(۲) [۲۸۲.۵] نفری ده الی پانزده تومان می‌گرفت. همان طوری که پاسبانان و مأمورین شهرداری برای سگ‌کشی از قرار سگی پنج قران یا یک تومان می‌گرفتند. این احمدی هم مقاطعه، برای آدمکشی داشت و محبوسین بی‌گناه را از روی مقاطعه مثل سگ می‌کشت. وقتی بین انسان و سگ در جامعه از لحاظ ارزش فرقی نباشد^(۳) برای کشتن^(۴) یک انسان تنها^(۵) یک مقدار استرکنین لازم است. احمدی هم آدم می‌کشت. اما با نرخ بیشتری و این اضافه نرخ خون انسان بر سگ نه از این جهت است که در نظر احمدی و دستگامی که او در پناه آن کار می‌کرد، سگ با انسان فرق داشت.^(۶) بلکه اضافه را در واقع برای دادن آن تصدیق می‌گرفت. که دادن چنان تصدیق‌هایی به غیر از او از عهده دیگری [۲۸۳.۵] بر نمی‌آمد. - تأثر شدید تماشاچیان.

در زندان قصر همه ساله مثل برگ خزان رؤسای ایلات و عشایر بی‌گناه می‌مردند. در صورتی که همه آنها دارای بنیه^(۷) سالم بودند. اگر کسی از آنها مدت‌ها در زندان می‌ماند و بالاخره به عرض می‌رسانیدند که نسبت به چنین شخصی کسب تکلیف کنند. [اعلیحضرت] می‌فرمودند: «آیا هنوز زنده‌است» از این سؤال و حرف رؤسای شهربانی احساس تعلق اراده بر قتل آن شخص را می‌کردند. این بود که به فاصله کمی عزرائیل

۱. م: دوسیه‌ها.

۲. م: بودند.

۳. م: نداشته باشد.

۴. م: کشتن سگ و انسان.

۵. م: ندارد.

۶. م: داشته.

۷. م: بنیه‌های.

زندانی یعنی احمدی روز بعد نطلبیده به عیادت آنها می‌آمد.^(۱) و در حین این که ورد و ذکر می‌خواند و صلوات می‌فرستاد کتاب دعا را به کناری می‌گذاشت. انژکسیون را بر می‌داشت^(۲) و برای تقویت مزاج به آن بیچاره‌ها می‌زد و چند ساعت بعد^(۳) آنها را [د. ۲۸۴] از در معروف به علیم الدوله [بیرون می‌بردند] - دری بود که اموات را از زندان بیرون می‌بردند و مراد از بیرون رفتن از در علیم الدوله اشاره کردن^(۴) به اصطلاح زندانی‌ها بود. و اینکه آن را در علیم الدوله می‌گفتند^(۵) از این لحاظ بود که دکتر علیم الدوله رئیس بهداری شهربانی بود.^(۶)

دکتر یزدی و آقای فاطمی که از اشخاص معروف هستند، حکایت می‌کنند و همین طور عده‌ای دیگر از زندانی‌ها، که این شخص^(۷) احمدی یک پسر بچه مازندرانی را که اصلاً تقصیرش معلوم نبود، آمپول زد و بیچاره تا ۲۴ ساعت دائم فریاد العطش می‌زد و سر خود را به دیوار می‌کوبید. و آب می‌خواست و این احمدی قدغن کرده بود کسی نزدیک او نرود تا بمیرد. و بالاخره بعد از ۲۴ ساعت^(۸) که بدنش از [د. ۲۸۵] تشنگی آتش گرفته بود، مرد. - تأثر شدید حضار و گریه بلند.

اینکه در محضر محکمه گفت: «به عشق زیارت حسین ابن علی (ع) به کربلا مشرف شدم، مگر زیارت حسین (ع) تقصیر است؟» قطع داشته باشید، دروغ می‌گوید. او در آن مدتی که در کربلا بود من قسم می‌خورم که حتی یک دفعه هم به زیارت حسین بن علی (ع) نرفته‌است. او رو نداشته به زیارت حسین بن علی برود. کسی که آزادیخواهان بی گناه را برای پول بکشد، چگونه رو دارد به زیارت پیشوای آزادیخواهان و طرفدار آزادی و سید شهدا برود؟ او قیناً در کربلا در تجسس مقبره همکاران و هم مسلکان خود، یعنی شمر بن ذی الجوشن و یزید بن معاویه بوده تا به دیدن مقبره آنها برود و با روح [د. ۲۸۶]

۱. م: می‌رفت.

۲. م: برمی‌داشت.

۳. م: چند ساعت بعد.

۴. م: ناپود کردن.

۵. «و اینکه... می‌گفتند» را م. ندارد.

۶. م: «از این... بوده» را ندارد.

۷. م: ندارد.

۸. م: ۲۴ ساعت جان کردن.

آنها صحبت کند و فخر کند که کاری که شما در صحرای کربلا کردید، من هم با آزادیخواهان ایران در زندان قصر کردم.

اما تو ای احمدی که ذره‌ای در دل به حسین بن علی (ع) عقیده نداری، بین چگونه حسین بن علی (ع) به کمرت زد. چگونه معجزه کرد و تو را بدون اینکه در عراق کسی دانسته باشد که هستی و چه کردی - به قول خودت چون جواز اقامت نداشتی - بدون سر و صدا و حرف تسلیم عمال دولت عراق کرد که آنها هم تو را به سدحد عراق و ایران بیاورند و تحویل بدهند و آن وقت همه بفهمند که تو همان احمدی هستی که در بدر عقب‌ت می‌گردند. - تأثر شدید و کف زدن طولانی. تذکر رئیس محکمه به سکوت - حال فهمیدی معجزه حسین (ع) چیست؟ [د. ۲۸۷] سرلشکر محمدحسین آیرم وقتی از ایران گریخت همه گمان کردند از اینکه پول و مالی جمع کرده می‌ترسید به ایران برگردد. اغلب کسانی که در آن دوره مقامات عمده داشتند. ملک و مال جمع کردند. اروپا هم رفتند و برگشتند و کیفها کردند و هنوز هم می‌کنند و الآن صاحب همه چیز هستند و از یک نفرشان هم مأخذ نشده ولی او چون حافظ اسراری بود بنا به قاعده سیاست می‌بایست از بین برود همان‌طوری که تیمورتاش هم از بین برده شد. او اگر به ایران بر نمی‌گشت از ترش همین آقای احمدی بود. او به خوبی می‌دانست در زندان ایران چه شیرینی خفته است که آمپولش از پنجه شیر هم تیزتر و قوی‌تر است - خنده تماشاچیان.

قطع بدانید که همین آقای مختاری هم روزی نوبت به او می‌رسید و نیمه‌شبی احمدی به قصر عیادت با عنان انژکسیون بزرگی که در مورد سردار اسعد و دیگران به کار می‌رفت، بالای سر مختاری حاضر می‌شد. خنده تماشاچیان.

مطمئن باشید اگر اوضاع شهرپور پیش نمی‌آمد این احمدی بقیه رجال و آزادیخواهان را از زحمت حیات و زندگانی مرخص^(۱) می‌کرد و از آن ۵۳ نفر که یک تن کشته شد بقیه ۵۲ نفر را هم همین احمدی می‌کشت. اما قبل از اینکه احمدی به مجازات برسد باید از او خواهش کرد که اگر این طرق مختلف کشتن با آمپول و دواهای سمی را در جایی نوشته، بگوید که آن نسخه‌ها محو گردد و این ابتکارات و اختراعات او به دست بشر^(۲)

نیفتند که آن را ۲۸۹۱ د. اشخاص دیگر هم بفهمند.^(۱) تا اگر روزی ولایت حسینیقلی خان شد، اقلاً فرمولهای احمدی را دیگران بلد نباشند.

اینکه احمدی می‌گوید هرگز به من معالجه مریض مراجعه نمی‌شد، مگر دوا دادن به پاسبان‌ها آن هم دواهایی از قبیل حب و گرد^(۲) و در امور جزئی مداخله داشتم^(۳) راست می‌گوید^(۴) در تمام حرفهایش همین یک موضوع راست است^(۵) چون اگر محبوسین زندان او را بالای سر خود می‌دیدند^(۶) چون به حالش سابقه داشتند و می‌دانستند او عزرائیل زندان است نه طیب با دیدن او از ترس قالب تهی می‌کردند و دیگر احتیاج به گرفتن دارو نداشتند.^(۷) - خنده تماشاچیان- و فقط معالجه آن^(۸) [د. ۲۹۰] دسته‌ای از محبوسین به او مراجعه می‌شد که اولیای امور می‌خواستند قالب تهی کنند، مثل سردار اسعد و فرخی. اسرار اعمال جنایت‌آمیز این شخص در دل خاک نهفته و اگر خاک زبان داشت و درد دل مقتولین بی‌گناه را می‌توانست آشکار کند، شما ای آقایان قضات، می‌دانستید این شخص چه اعمالی در آن دستگاه آدمکشی مرتکب شده‌است. عملیات این شخص منحصر به این چند فقره نیست. اگر احصائیه محبوسین سیاسی را که از آزادیخواهان و رؤسای ایلات و عشایر و غیره بوده‌اند، بخواهید، خواهید دید که متجاوز از صدها نفر بدون علت مرده‌اند و تصدیق فوت همه آنها را این شخص داده‌است. همه محبوسین و صاحب منصب‌ها و پاسبان‌ها این موضوع را می‌دانند. اگر از آنها کسی باقی بود که شکایت کند و در صدد دادخواهی برآید صدها پرونده امروز روی این میز عدالت قرار می‌گرفت و این شخص آن وقت می‌توانست بر خود ببالد که در مکتب آدمکشی عهد دیکتاتوری شاگرد اول بوده‌است و هیچ قاتلی در دنیا آن هم به لباس طیب و قیافه عابدنما و تسبیح پیدا نشده که به اندازه او بی‌گناهان را به قتل رسانده

۱. م: که آن را... بفهمند را ندارد.

۲. م: گرد و قرص.

۳. م: می‌کردم.

۴. م: صحیح است.

۵. م: راست گفته.

۶. م: جهتش این است که اگر محبوسین مریض زندان او را بالای سر خود می‌دیدند.

۷. م: «و دیگر... نداشتند» را ندارد.

۸. م: معالجه آن اشخاص به او رجوع می‌شد که منظور اولیای امور این بود در زندان قالب تهی کنند از قبیل...

باشد.

این شخص وقتی تصدیقی را که راجع به مرحوم سردار اسعد داده در دست مستنطق می‌بیند با اینکه منکر بود کسی را معالجه کرده باشد، حقایق را به آقایان خودش فاش می‌کند و می‌گوید: «صدها از این تصدیق داده‌ام. از این تصدیق‌ها زیاد داده‌ام» پس هر یک از آن تصدیق‌ها مشابهتی از حیث موضوع با قتل مرحوم سردار اسعد دارد. و شک نکنید که هر یک از این تصدیق‌ها تصدیق به قتل بی‌گناهی است. سرهنگ راسخ هم در محضر محکمه گفت از این تصدیق‌ها زیاد داده شده است. ای بیچاره آنهایی که موضوع این تصدیق‌ها بوده‌اند. اما بسیار خوب، تو که به قول خود طیب معالج نبودی و فقط به پاسبان‌ها دوا می‌دادی، با اینکه در شهربانی عده زیادی طیب، معاون و طیب بوده، اداره بهداشتی بوده، طیب قانونی بوده، تو به چه جهت این گونه تصدیق‌ها را می‌دادی؟ آیا جز این است که خودت در قتل آنها شرکت داشته و دیگران زیر بار این ننگ نمی‌رفتند؟

تو ای احمدی جواب بده. ولی قبول آدمکشی و خدمت به دستگاه آدمکش را کرده بودی و خود را وسیله اطفاء شهوت‌های خصوصی خونخواران کردی.^(۱)

مستنطق شعبه یک می‌گوید: «روزی که این شخص را برای تحقیق به شعبه آورده بودند شخصی به نام علی اصغر مؤمنی در آنجا حضور داشت که سابقاً از مجرمین بود و قبلاً به روماتیزم شدید مبتلا بود و به قلبش سرایت کرده بود و از درد آن به طور [۵.۲۹۱] دائم^(۲) می‌نالید. یک روزی این احمدی به او گفته بود تو جوان هستی و این درد عاقبت تو را خواهد کشت و این مرض معالجه شدنی نیست. اگر رئیس زندان اجازه بدهد من در ظرف یک دقیقه، بدون اینکه خودت بفهمی، تو را برای همیشه از این درد خلاص خواهم کرد و با یک آمپول راحتت می‌کنم^(۳) و نخواهم گذاشت یک دقیقه جان‌کندن را بفهمی. اما اجازه رئیس زندان شرط است.

این شخص در قساوت قلب بی‌نظیر بوده. این همان کسی است که وقتی تیمورتاش را مسموم کرد، تیمورتاش هنوز مشغول جان‌کندن بود که به شهادت دکتر محمد خروش و

۱. این قسمتها در اصل افتاده‌اند از اینرو با قلم نازک درج شدند.

۲. م: دائماً

۳. م: خواهم کرد.

اظهارات معین طبیب ابوالقاسم حائری برای اینکه خبر این مرگ زودتر [د.۲۹۲] به عرض برسد و کارش را زودتر انجام داده باشد ناز بالش را بر دهان تیمورتاش گذاشت و او را زودتر خفه کرد.

ای آقایان قضات، این طبیب است که با لباس طب این همه جنایت را مرتکب می‌شد؟! آیا در قرن بیستم در هیچ جایی سابقه دارد که اعضای حکومت افراد مطیع کشور خود را به چنین طرز وحشیانه‌ای بکشند؟! امروز جنگ اگر در دنیا نبود، صدها نفر مخبر و عکاس از اطراف عالم برای دیدن این شخص و عکس برداری و حضور [درا محاکمه می‌آمدند یا اگر او را به دور دنیا می‌گرداندیم. میلیون‌ها دلار از نمایش دادن او عاید ما می‌شد. زیرا امریکایی و اروپایی، آنهایی که مردم بی‌گناه را در زندانها بدون جهت بکشند و بعد به این جنایت صورت سگته و مرض بدهند تا شهوت‌های خصوصی خود را تسکین دهند، حیوان می‌دانند. بپر خونخوار فرض می‌کنند نه انسان متمدن. این یکی از مخوف‌ترین قاتل‌هایی است که چشم روزگار به خود دیده [است]. فریب این ظاهر خاموش و آرام را نخورید. این قیافه حق به جانب، پوششی است از خاکستر بر روی این آتش. دل این مرد آتش است و خودش چون جهنم.

اگر قاتلین دیگر با ترس از [د.۲۹۳] پلیس مرتکب جنایت می‌شوند یا وجود پلیس مانع آنها است، این شخص در پناه پلیس و در عمارت پلیس، یعنی محلی که حافظ امنیت عمومی جان و مال مردم است و مردم برای حفظ جان و مال خود به آنها پناه می‌برند بی‌گناهان را با دلخراش‌ترین طرزی می‌کشته است.

این شخص داوطلب این کار شده است و دکتر خروش در تحقیقات خود می‌گوید: «من به دکتر علیم الدوله راجع به این اعمال اعتراض کردم و او گفت به من هم تکلیف کردند ولی قبول نکردم و این احمدی پدرسوخته، داوطلب شده است.» و آقا علی دریا سالار فاتح که از آزادیخواهان قدیمی است و آن تاریخ در زندان قصر بدون جهت محبوس بوده، همین مطلب را تأیید می‌کند.

آقای دادستان می‌گوید: ^(۱) «این شخص شریف‌ترین شغل را آلت جنایت قرار داده و به جای کمک به مردم و پرستاری و معالجه بیماران، خود موجب هلاکت آنها می‌شد. در

عالم طب دانشمندان [د. ۲۹۴] و اطبا فداکاری می‌کنند و زحمت‌ها می‌کشند تا موفق به خدمتی به نوع بشر شوند. آقای دادستان، در مورد احمدی بی‌لطفی می‌فرماید احمدی هم تا روزی که توانسته در این راه زحمت کشیده و حتی اوقاتی که تمام^(۱) مردم به خواب بودند یعنی از نصف شب به بعد او در حال کار بوده تا شاید^(۲) اختراع محیرالعقولی کند. در ممالک دیگر اطبا و علما سعی می‌کنند که برای جلوگیری از بروز سکنه راهی بیابند. این نابغه بدکاری طریق ایجاد سکنه قلبی را کشف کرده و افتخار این اکتشاف از آن او و دستگاہی است که او را^(۳) پرورانده است. این کاشف بزرگ سکنه قلبی که^(۴) به احترام اسم او نام آن^(۵) را «سکنه احمدی» گذارده‌اند^(۶) پای میز عدالت [د. ۲۹۵] قرار دارد و جامعه انتظار دارد، او جایزه این کشف بزرگ را از دست قضات محترم بگیرد، تا بعدها این قبیل کاشفین و نابغه‌ها بدانند اجر یا جزایشان چیست؟ اگر نمی‌شود به او جایزه نوبل داد، جایزه‌ای که آقای مدعی العموم برای او پیشنهاد کرد، یعنی اعدام بسیار مناسب است و امیدوارم آزادیخواهان ایرانی و بازماندگان و دوستان مرحوم سردار اسعد و فرخی و سایر شهدا^(۷) این جایزه و موفقیت را در پای دار به او تبریک بگویند. کف زدن حضار، ابراز احساسات، زنگ رئیس و اعلام ختم جلسه به انقضای وقت

از وقتی که این شخص دستگیر و به طهران آورده شد دو سال می‌گذرد. [د. ۲۹۶] این شخص در چند دقیقه آدم می‌کشته ولی اکنون دو سال است تشریفات و رعایت قوانین، محاکمه و مجازات او را به تأخیر انداخته و این مردی که کارش بر خلاف قانون و زیرپا گذاردن قانون بوده و زشت‌ترین عمل را از لحاظ قانون مرتکب می‌شده فقط به احترام قانون دو سال است زنده مانده و الا اگر او را به دست مردم می‌دادند مردم او را تکه تکه می‌کردند. عدالت و قانون امروز تمام وسایل دفاع را در اختیار او گذارده، پس زنده باد

۱. م: همه.

۲. م: و درصدد بود او هم.

۳. م: این شخص و امثال او را می‌پروراند.

۴. م: در زندان قصر که.

۵. م: کشفش.

۶. م: می‌گویند.

۷. م: ارانی.

قانون و عدالت و آزادی که حتی به دشمنان خود حق دفاع می‌دهد و مرده باد حق کشی^(۱) و قانون شکنی و دیکتاتوری که حتی منفذ و سوراخ اطاق زندانیان را می‌گیرد که مبادا نفس دادخواهی و استغاثه برآورند.^(۲) (۵.۲۹۷)

امروز مردم ایران برای قتل یک جوان یزدی که در مناسک حج به دست عمال ابن سعود^(۳) بی‌گناه کشته شده بی‌طاقت شده‌اند چرا؟ چون که^(۴) بی‌گناه کشته شده است. سردار اسعد چندین روز در زندان قصر و پایین منتظر مرگ بود زیرا می‌دانست غذایش را مسموم کرده‌اند. بعد که در پنجم فروردین او را به زندان شماره یک تأمینات آوردند،^(۵) در حبس تاریکی قرار دادند که به قول ابراهیم بیگ پاسبان مستحفظ مخصوص آن نمره - مثل قبر تنگ و تاریک بود و وقتی که بعد از کشتن سردار اسعد، رئیس زندان پالتو و کفش آن مرحوم را مطالبه کرد و ابراهیم بیگ نمی‌دانست در آن نمره باقی مانده پاسبان مزبور با مصرف کردن ۵.۲۹۸ | کبریت زیادی توانسته پالتو و کفش را در آن اتاق پیدا کند. اینکه آقای راسخ می‌گویند گرفتن منافع مجلس ممکن نیست، جای تعجب است چرا همه اعضای زندان شهادت به این موضوع داده‌اند؟ چطور شد فقط دو روز قبل از انتقال سردار اسعد به فکر تعمیر نمره ۲۸ افتادند و فقط آن نمره را تعمیر کردند؟ و سوراخ و منافذ آن را استثنائاً گرفتند.

سردار اسعد وقتی وارد آن نمره شد مثل این بود که وارد گوری شده است | آنجا گور او هم بود، با یک تفاوت^(۶) که وقتی مرده را در گور می‌گذارند جان ندارد که بفهمد، ولی سردار اسعد بینوا^(۷) چهار روز و شب زنده بود و جان می‌کند. در واقع حافظین امنیت عمومی که امنیت را از مفاخر خود می‌دانستند، زنده را به گور کرده بودند. از وقتی که سردار اسعد آن پرتقالی را که به او داده شده بود خورد، حالت استفراغ و اسهالی به او دست داد و پاسبان مستحفظ، ابراهیم بیگ می‌گوید وقتی که لای در باز می‌شد چنان

۱. م: حق شکنی.

۲. م: برآرند.

۳. م: «که در... این مسعود» را ندارد.

۴. م: برای اینکه.

۵. م: و پایین آوردند.

۶. م: اما تفاوتی که موضوع داشت این بود.

۷. م: ندارد.